



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و نہم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۸ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴

رو بخواهم کرد آخر در لحد

آن به آید که کنم خو با احد

*لحد: قبر

چون آخرسر خواهم مُرد و به سوی قبر می روم، بهتر است که همین حالا با خداوند خو کنم، فضا را باز کرده و با او قرین شوم.

نکته ۱: شما می خواهید فریب من ذهنی را بخورید و بگویید که من نمی توانم تنها بمانم. خیلی ها فکر می کنند تنهایی خیلی بد است؛ در نتیجه هر جور دوستی را جست و جو می کنند. دوست شدن با یک من ذهنی دردمند خوب است یا تنهایی؟

نکته ۲: دیو اگر از گمراهی شما عاجز شود، آدمها را به سراغتان می فرستد، اما شما گاهی خودتان آدمها را به سوی خودتان می کشید و می گوئید نگذار من به حضور برسیم. به خبرهای بد گوش می دهید، فیلمهای بد می بینید و کتابهای بد می خوانید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۵

چون که اخوان را دل کینه ور است

یوسفم را قعر چاه اولی تر است

[از آن جا که تعداد عاشقان کمتر و من ذهنی متداول تر است تقریباً همه مردم مانند برادران یوسف هستند] و نسبت به یوسف یعنی کسی که به حضور برسد و هشیارانه از جنس خدا شود و همچنین نسبت به زیبایی خداوند که در یک انسان جلوه گر می شود، کینه دارند. بنابراین برای من به عنوان یوسف و امتداد خدا، قعر چاه تنهایی که ذهن آن را دوست ندارد و از آن می ترسد، بهتر از آن است که با اخوان بنشینم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

نیست وقت مشورت، هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

[این بیت از داستان سه ماهی است. آن ماهی عاقل می‌گوید وقت مشورت با این ماهی نادان و ماهی نیمه عاقل نیست، وقت مشورت با من‌های ذهنی نیست، باید به راه بیفتیم.] الآن وقت مشورت کردن نیست، به هوش باش و مانند حضرت علی که رازهایش را به چاه می‌گفت و آن را از من‌های ذهنی پنهان می‌کرد، تو نیز رازت را به خودت بگو و آن را پیش من‌های ذهنی فاش نکن.

نکته: اگر شما می‌خواهید واقعاً موفق شوید، رازتان را به خودتان بگویید. خودتان مهمترین آدم برای خودتان هستید، تمرکزتان روی خودتان باشد. بگویید من امتداد خدا، یوسف و از جنس «آلست» هستم، می‌خواهم به بی‌نهایت او زنده شوم و با من‌های ذهنی مشورت نمی‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۴

چون بخواهم کز سرت آهی کنم

چون علی سر را فرو چاهی کنم

[خداوندا،] اگر بخواهم حس آرزومندی کنم که به‌عنوان هشیاری به تو زنده شوم، در این صورت باید سرم را به چاه فرو کنم؛ یعنی راز خود را پوشیده بدارم.

نکته ۱: ما نباید فریب من‌ذهنی را بخوریم که حتماً باید با یک یا چند من‌ذهنی دوست شویم و با آدم‌های دردمند معاشرت کنیم.



نکته ۲: یکی از اشتباهات من ذهنی این است که به عنوان پندار کمال و «می دانم» می گوید من می توانم آدم‌ها را عوض کنم. کسی که می گوید می توانم دیگران را عوض کنم «منصب تعلیم» دارد یعنی در یک مقامی خودش را بالا برده که یعنی من می توانم دیگران را عوض کنم. ما نمی توانیم هیچ کس را عوض کنیم، همه ما باید از این توهم بیرون بیاییم.

نکته ۳: خدمت به جهان و خدمت به مردم این نیست که شما بروید مردم را عوض کنید در حالی که من ذهنی دارید. خدمت این است که خودتان را عوض کنید.

نکته ۴: هیچ کس نمی تواند شما را عوض کند ولی اگر شما واقعاً جدّ و جهد کنید و حواستان به خودتان باشد ممکن است بتوانید با استفاده از اشعار مولانا و فضاگشایی، به کمک زندگی و خداوند، خودتان خودتان را عوض کنید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۲۳

از هر دو جهان بگذر، تنها زن و تنها خور

تا ملک و ملک گویند: تنهات مبارک باد

از هر دو جهانی که ذهن نشان می دهد، این جهان و آن جهان، بگذر و از من ذهنی بیرون بپر. به تنهایی روی خودت کار کن، تو خودت برای خودت کافی هستی؛ چراکه در حال زنده شدن به خداوند هستی، خداوند برای شادی خودش نیازی به مخلوق ندارد و تو هم از جنس او هستی. در این صورت تمام کائنات این شاد بودن در تنهایی را به تو مبارک باد می گویند.

نکته: این صحبت‌ها معنی اش این نیست که شما تنهایی را بر زندگی کردن با همسر و فرزندان ترجیح بدهید. اتفاقاً اگر عشق باشد و همه ما در هم‌دیگر آن هشیاری را ببینیم، بر حسب عشق به هم بیوندیم، این زندگی زیبا و شکوفاست، ولی اگر چند من ذهنی یک‌جا زندگی می کنند و شما در آن جا می خواهید به حضور زنده شده و خدایتان را تجربه کنید، در این صورت باید تنها شوید و به تنهایی روی خودتان کار کنید. اگر کسی تنها شاد است این شادی از زندگی می آید.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۰

ظَلَمَتِ چَه، به که ظلمت‌های خلق

سر بُرَد آن کس که گیرد پای خلق

ظلمت چاه از ظلمت‌های خلق که در ذهنشان گم شده‌اند و برحسب من ذهنی فکر و عمل می‌کنند بهتر است؛ یعنی ظلمت تنهایی که ذهن آن را دوست ندارد بهتر از تاریکی و ظلمتی است که خلق همانیده ایجاد می‌کنند. بنابراین هر کس که به پای من‌های ذهنی بچسبند، نمی‌تواند سر سالم به در ببرد، به حضور زنده شود و به شادی برسد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۳۶

وای آن زنده که با مُرده نشست

مُرده گشت و زندگی از وی بجست

وای آن کسی که زنده است و فضاگشایی می‌کند ولی اکنون رفته و با من‌های ذهنی زندگی می‌کند، در این صورت او تبدیل به مرده می‌شود. ارتعاش مردگی، آن فضای گشوده‌شده و معنویتش را زیر پا له می‌کند.

نکته: اگر شما تا حدودی زنده شده‌اید، مواظب خودتان باشید و گرنه مرده می‌شوید و زندگی و حضور که ذره‌ای خودش را به شما نشان داده، از شما می‌جهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴

رُو اَشِدَاءُ عَلَی الْکُفَّارِ باش

خاک بر دلداری آغیار پاش

برو نسبت به کافران، من‌های ذهنی، سخت‌گیر باش و نگذار ارتعاش مخربشان معنویت تو را متلاشی کند. خاک بر سر دلداری و عشق و محبت انسان‌های من‌ذهنی بپاش و چیزی از آن‌ها نخواه.



نکته ۱: سخت‌گیری بر کافران به معنای گشتن، زندانی کردن و یا شکنجه آن‌ها نیست، بلکه به معنای حفظ کردن شمع حضور خود از آن‌هاست تا در اثر مصاحبت ایشان خاموش نشود. هر نوع جنگ و ستیزه با من‌های ذهنی، ما را نابود کرده و از همان جنس می‌کند. اما اگر فضا را باز کرده و به زندگی ارتعاش کنیم، ممکن است برای ایشان نیز فایده‌ای داشته باشد، ولی نباید از آن‌ها چیزی بخواهیم.

نکته ۲: ما گدای محبت و عشق، یا دلداری اغیار هستیم و دوست داریم من‌های ذهنی بیایند و حال ما را بپرسند، ولی درواقع آن‌ها وقتی حال ما را می‌پرسند، حال ما را می‌گیرند.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ...»

«... بر کافران سخت‌گیر و با خود شفیق و مهربانند...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۹۱

چون بکاری، در زمین اصل کار

تا بروید هر یکی را صد هزار

اگر می‌خواهی چیزی بکاری در زمین اصل بکار؛ یعنی فضا را باز کن و براساس فضای گشوده‌شده فکر و عمل کن تا اعمال و فکرهایت نتیجه بدهد و درد، خرابکاری، مسئله‌سازی و کارافزایی ایجاد نشود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۶

کار، او دارد که حق را شد مُرید

بهر کار او ز هر کاری بُرید



کسی کارش نتیجه دارد که مرید خداوند است یعنی هر لحظه فضاگشایی می‌کند، مقاومت و ستیزه نمی‌کند، ذهنش را به مرکزش نمی‌آورد و برای انجام کار حق که از طریق فضاگشایی انجام می‌شود، از هر کاری که سبب‌سازی‌ها و دید همانیدگی‌ها نشان می‌دهند، می‌برد و جدا می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار آن کار است، ای مشتاقِ مست

کاندر آن کار، آر رسد مرگت خوش است

ای مشتاقِ مست، ای انسان که ذات مست است و از جنس خداوند و مشتاق زنده شدن به او هستی، آن کاری کار است که سبب مرگ تو نسبت به من ذهنی و کوچک کردن آن شود. [هر کار و فکری که از طریق اتصال انجام می‌شود، کار است و هر کاری که برحسب مقاومت، قضاوت و فکر کردن که برحسب همانیدگی‌ها انجام شود، تخریب است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۲۰

تا بدانی هر که را یزدان بخواند

از همه کار جهان، بی‌کار ماند

تا بدانی که هر کس را خداوند بخواند، از تمام کار جهان یعنی کاری که باعث می‌شود انسان از طریق همانیدگی‌ها، آوردن چیزها به مرکز و با سبب‌سازی فکر و عمل کند، بیکار می‌شود.

نکته: بزرگ‌ترین مانع برای کوچ کردن از صحرای سوزان و پُر از درد و بی‌آبِ ذهن به کنار دریای یکتایی، انسان‌هایی هستند که من‌ذهنی دارند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

گفت: رو، هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید: برو که اگر کسی واقعاً غم دین داشته باشد یعنی مرتب فضاگشایی کند، در این صورت غم دیگری ندارد.] اگر ما غم چیزهای دیگری را داریم یعنی هنوز چیزها به مرکز ما می‌آیند و برحسب آن‌ها فکر می‌کنیم، غم می‌خوریم و آن‌ها در زندگی ما خرابکاری و غصه به وجود می‌آورند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۵۷

خود من جعل الهموم همّاً

از لفظ رسول خوانده استم

من حدیث «جَعَلَ الهمومِ همّاً»، «هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند، خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد و اگر کسی غم‌های مختلفی داشته باشد خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد» را از حضرت رسول خوانده‌ام؛ بنابراین فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کرده، مرکز را عدم می‌کنم و دیگر تغییر وضعیت‌ها نمی‌تواند به من غم بدهد؛ چراکه من فقط یک غم و منظور دارم و آن هم فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و یکی شدن با زندگی است.

نکته: ما نمی‌توانیم لطف خداوند را بگیریم برای این که دچار غم‌های مختلف شده‌ایم.

حدیث

«مَنْ جَعَلَ الهمومِ همّاً واحداً همَّ المعادِ كفاه الله همَّ دنياه و مَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الهمومُ فِي احوالِ الدنيا لَمْ يبالِ الله فِي اي اوديته هَلَك.»



«هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند، خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد. و اگر کسی غم‌های مختلفی داشته باشد، خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۸ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲

کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما

ما همه پابسته تو، شیرشکاری صنما

*صنم: بت، دلبر، معشوق. صنما: ای معشوق

*باری: می بارانی، نازل می کنی

*پابسته: اسیر، محبوس

خداوندا، ما کار را فقط با پیوستگی مجدد هشیارانه به تو می توانیم انجام دهیم، با من ذهنی و سبب سازی کاری از پیش نمی بریم، بنابراین کار، کار توست و برای انجام هر کاری باید به تو وصل شویم. ارزش را تو می باری و به ما عطا می کنی. همه ما پابسته تو هستیم و اگر شیر هم باشیم تو ما را شکار می کنی و یا این که تو از ما انسان ها می خواهی شیر حضور بسازی. [اگر کار را با فضاگشایی دست زندگی بدهیم خواهیم دید که کار را او انجام می دهد، ارزش را او به وجود می آورد و متوجه می شویم ما همه پابسته او هستیم. من ذهنی چیز جدایی است که به تخریب ما پرداخته و خداوند می خواهد خودش را در ما زنده کند؛ یعنی ما را به شیر خودش تبدیل کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۲۱

هر که را باشد ز یزدان، کار و بار

یافت بار آن جا، بیرون شد ز کار



هر کس که فضاگشایی کند و مرکزش را عدم گرداند و از خداوند کار و بار پیدا کند، در این صورت به میوه حضور، شادی و عشق دست می‌یابد. انعکاس این عشق در جهان بیرون نیز ساختارهای نیک بی‌درد است. در این صورت او از کار این جهان که براساس سبب‌سازی انجام می‌شود، بیرون می‌پرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

تو از آن بار نداری، که سبکسار چو بیدی

تو از آن کار نداری، که شده‌ستی همه‌کاره

تو هزاران همانندگی داری و هر دفعه کار یکی از این همانندگی‌ها و عقل آن‌ها را به اجرا می‌گذاری، در این صورت مثل بید سبکسار هستی و هیچ میوه‌ای به جز درد نداری. از آن رو سبکسار هستی که مغز خداوند را نداری و مغز من ذهنی داری. تو به این علت کار معتبری نداری و همه کارهایت به تخریب و درد منجر می‌شود که فقط به جای یک کار که فضاگشایی است، به تعداد چیزهایی که به مرکزت آمده به کار می‌پردازی و همه‌کاره شده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳

در زمین مردمان، خانه مکن

کار خود کن، کار بیگانه مکن

ای انسان، در زمین مردمان که همین ذهن است و به وسیله مردم درست شده، خانهات را مساز. تو خودت از جنس زندگی هستی، فضا را باز کن و کار خودت را کن، کار بیگانه را که کار من ذهنی و مردم است، انجام نده. [مردم به ما همانندگی‌هایی داده‌اند. آیا ما کار آن‌ها را می‌کنیم یا فضا را باز کرده‌ایم به عنوان زندگی کار خودمان را می‌کنیم؟]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳

هر که با ناراستان هم‌سنگ شد

در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

*هم‌سنگ: هم‌وزن، همتایی، در این جا مصاحبت

*دنگ: احمق، بی‌هوش

هر کسی با من‌های ذهنی قرین و هم‌سنگ شود و خودش را همتای آن‌ها کند، در این صورت به نقصان و توهم می‌افتد و عقلش احمق و دنگ می‌شود، یعنی عقلش همانندگی‌ها می‌شود.

نکته: براساس این بیت درمی‌یابیم، به‌جای این که با من‌های ذهنی قرین بشویم، فضا را باز می‌کنیم و با زندگی قرین می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اَعُوْیْتِنِی

کرد فعلِ خودِ نهان، دیو دنی

*دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت: «تو مرا گمراه کردی.» و از زیر بار مسئولیت فرار کرد. او نگفت که من جسم‌ها را در مرکزم گذاشته‌ام و دیدن برحسب آن‌ها و فکر کردن برحسب ذهن مرا تبدیل به شیطان کرده و از خداوند جدا نمود. بدین ترتیب آن دیو فرومایه فعل خودش را نهان کرد.



نکته ۱: حال براساس این بیت باید از خود پرسیم آیا در برابر هر درد، مسئله و کارافزایی که در زندگی ما ایجاد می شود، خودمان را به خاطر دیدن برحسب همانیدگی مسئول می دانیم و یا تقصیر را به گردن دیگران می اندازیم؟ اگر دیگران را مقصر می دانیم و مسئولیت کار خود را به عهده نمی گیریم، پس ما خویشاوند شیطان هستیم.

نکته ۲: کسانی که مسئولیت عملکرد خود را به عهده نمی گیرند، هر کاری که من ذهنی شان می خواهد انجام می دهند و در آخر خرابکاری خود را به خدا و یا دیگران نسبت می دهند. این افراد چون دچار «من می دانم»، ناموس و پندار کمال هستند می گویند ما با این درجه از دانایی محال است که زندگی خودمان را خودمان خراب کنیم. این رفتار من ذهنی است و من ذهنی نماینده شیطان است.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می دارم.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۳

هر که مُسْتَوْحِشْ بُود، پُرْغَصَه جَان

کرده باشد با دَغَائِي اِقْتِرَان

*مُسْتَوْحِشْ: بیمناک

*دَغَا: مگار، حيله گر

*اِقْتِرَان: همنشین شدن، قرین شدن



هر کسی که بیمناک و وحشت‌زده و جانش پر از غصه است، یقین بداند که با من‌ذهنی حيله‌گر خود یا من‌های ذهنی دیگران قرین و همنشین شده و قطعاً حالت الست و امتداد زندگی را از دست داده‌است.

نکته ۱: هرکسی که پر از ترس و غصه‌های مختلفی باشد و دردهای زیادی در چهار بُعدش داشته باشد، مثل ترس از آینده، اضطراب، ترس از دست دادن پول و همانندگی‌ها، حتماً با «دغایی» که همان من‌ذهنی خودش یا دیگران است، قرین شده، مدت‌ها با او زندگی کرده و خلق و خوی او را برداشته و اجرا می‌کند.

نکته ۲: من‌های ذهنی اطراف ما درد دارند و به درد ارتعاش می‌کنند و ترس را بدون این که حرفی زده باشیم به جان ما می‌ریزند. بنابراین شما باید بدانید چه کتابی می‌خوانید، چه فیلمی تماشا می‌کنید و با چه کسی دوست هستید.

نکته ۳: بهترین کار این است که ما با مولانا همنشین شده و شعرهای او را بخوانیم، مرتب فضاگشایی کنیم و به این ترتیب با خداوند قرین شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۷۹

ای سلیمان، در میانِ زاغ و باز

حلمِ حق شو، با همهٔ مرغان بساز

*حلم: فضاگشایی

ای انسان، همچون سلیمان در میان زاغ و باز یعنی در بین من‌های ذهنی و انسان‌های زنده به حضور فضا را باز کن و مظهرِ حلمِ خدا و فضای گشوده‌شده شو و با همهٔ مرغان یا همهٔ انسان‌های خوب و بد با فضاگشایی بساز.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۱

آدمی خوارند اغلب مردمان

از سلام عَلَیکِ شان کم جو امان



اکثر مردم که من ذهنی دارند، زندگی را تبدیل به مانع، مسئله، درد و کارافزایی می کنند و به اصطلاح زندگی تو را می خورند و آدمیت را از تو می گیرند. بنابراین اصلاً از سلام علیک و دوستی با آن ها حس امنیت، شادی، قدرت و هدایت را جست و جو نکن و هرگز از آن ها کمک نخواه.

نکته ۱: اگر شما پر از ترس و غصه هستید، باید فضا را باز کنید و من های ذهنی را در خود جای دهید تا فضای گشوده شده به شما کمک کند و مراقب باشید که در این گشایش و در این آزاد شدن، شما از من های ذهنی که خودشان آدم خوار هستند، استفاده نکنید.

نکته ۲: «کم جو امان» یعنی اصلاً از سلام علیک مردم که من ذهنی دارند، امان نجو و انتظار هیچ فایده ای از آن ها نداشته باش.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۲

خانه دیو است دل های همه

کم پذیر از دیو مردم دمدمه

*دمدمه: مکر، فریب، گول زدن

دل و مرکز همه انسان ها خانه دیو یا همان من ذهنی است و با ارتعاش مرکزشان روی انسان اثر بد می گذارند. پس تو هرگز از این من های ذهنی پردرد و دارای پندار کمال افسون و اثر نپذیر.

نکته: مولانا سبب می شود شما فضاگشا و حلم حق شوید. اما کسی که شما را منقبض می کند، حرف جنگ می زند، حرف مخرب می زند، اخبار بد می دهد، انتقاد می کند، فقط ایرادهای شما را می گیرد و می خواهد فقط شما را کوچک کند، پس مرکز این آدم دیو و از جنس شیطان است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۶

اندک اندک آب را دزدد هوا

دین چنین دزدد هم احمق از شما

همان طور که تابش آفتاب کم کم و به تدریج آب را بخار می کند، وقتی وارد این جهان می شوی پدر و مادر و جامعه نیز به آرامی دین را از تو می دزدند و تو را که از جنس خداوند هستی، به من ذهنی تبدیل کرده و از خداوند جدا می کنند. [بنابراین حتی اگر مقدار زیادی حضور داشته باشید اما قرین و همدم من های ذهنی شوید، به تدریج بدون این که بفهمید از طریق ارتعاش چیزها و دردها به مرکزتان می آیند و خرد زندگی در شما کم می شود و دیگر کار نمی کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۶

پس جزای آن که دید او را معین

ماند یوسف حبس در بضع سنین

*معین: یار، یاری کننده

*بضع سنین: چند سال

[این بیت اشاره به داستان یوسف است که وقتی در زندان بود، از یکی از زندانی ها که در حال آزاد شدن بود تقاضای کمک کرد و گفت به عزیز مصر بگو که من بی گناه هستم و تعبیر خواب بلدم.] چون از آن زندانی کمک خواست و خدا را فراموش کرد، خداوند نیز او را تنبیه کرد و چند سال بیشتر در زندان ماند. [یعنی اگر شما به جای خداوند از من ذهنی کمک بخواهید و فضا را باز نکنید، در زندان ذهن چند سال بیشتر خواهید ماند. پس شما هم از کسی غیر از زندگی با فضای گشوده شده کمک نخواهید.]



قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.»

«و (یوسف) به یکی از آن دو که می دانست رها می شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

که در آن دم که ببری زین معین

مبتلا گردی تو با بسّ القرین

*معین: یار، یاری کننده

*بِسّ الْقَرِين: هم نشین بد

در آن لحظه ای که منقبض می شوی و از یاور اصلی که خداوند است، می ببری به من ذهنی مبتلا می گردی که همنشین بد است.

نکته ۱: وقتی فضا را باز کرده و نزد خداوند برویم خواهیم دید که من ذهنی چه بلاهایی سرمان آورده است و آن زمان آرزو می کنیم ای کاش از من ذهنی فاصله داشتیم.

نکته ۲: اگر من ذهنی تان شما را زیر سلطه دارد، به وسیله آن با من های ذهنی زیادی در ارتباط هستید، وای به حالتان، درست نمی شوید! باید دقت کنید.



نکته ۳: خداوند به ما انسان‌ها قدرت تشخیص داده که بفهمیم من ذهنی زندگی خود و هم زندگی دیگران را خراب می‌کند. پس باید متوجه شویم مسئله‌ای وجود دارد که هر کاری می‌کنیم زندگی‌مان خراب می‌شود. باید سوآلی از خود بپرسیم، خلاقیتی از خود بروز بدهیم و جوابی پیدا کنیم که چرا این طور می‌شود.

نکته ۴: با این که من ذهنی همراه بدی است و به ما ظلم می‌کند، اما از طرفی به ما هشدار می‌دهد که بین همیشه من، کار تو را خراب کردم، پس بیدار بشو که تو، من نیستی.

قرآن کریم، سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۸

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.»

«تا آن گاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو، دوری مشرق و مغرب بود و تو چه همراه بدی بودی.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۷

طُمطراقِ این عدو مشنو، گریز

کاو چو ابلیس است در لَجّ و ستیز

*طُمطراق: سروصدا، نمایش شکوه و جلال، آوازه، خودنمایی

به سر و صدا و نمایش شکوه و جلال این دشمن درونی یا بیرونی، من ذهنی خودت یا دیگران، گوش نده. نگاه نکن به این که مقام و قدرت بالایی دارد و زیر سلطه آن قرار نگیر، چراکه من ذهنی در لجبازی و ستیزه کردن مانند ابلیس و از جنس اوست.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com